

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"  
هشتم جون ۲۰۱۶  
تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۵۲

قصائد

-۴۸-

## شهزاده محمود

کنون، که در همه غمهاست غمگسار آتش  
دلا به مَوسِمِ دِی، چند فکر یار و دیار  
قیامتی ست ز سرما چنان، که نیست عجب  
برودتی ست، که در فلسِ ماهی و پرِ بط  
فلک کشیده ز سرما لحاف ابر به روی  
توان خرید به صد جان اگر به دست آید  
کجاست؟ گرمی و دلسوزی هوای تموز  
صبا بگير عنان بُراقِ برق و بگویی  
خُنک کسی، که نشسته ست در کنار، آتش  
دیار، خانه بی روزن<sup>۱</sup> است و یار آتش  
که بر بهشت کند عاصی، اختیار آتش  
که<sup>۲</sup> در مزاج نعامة<sup>۳</sup> است، سازگار آتش  
نهاده زیر لحاف از بسیط نار آتش  
لباسکی، که بود جمله پود و تار آتش  
که می فگند در ارکان کوهسار آتش  
که برفها شده خرمن، بیا ببار آتش

<sup>۱</sup> ب. بیروز نیست

<sup>۲</sup> الف. چو

<sup>۳</sup> "نعامة": کلمه عربی و به معنای "شترمرغ"

ز لطف اگر کرمی می کنی، بیار آتش  
 کلاه، خود<sup>۵</sup> و زره، خرقه و حصار<sup>۶</sup> آتش  
 بر اسپ چوب چو طفلان شود سوار<sup>۷</sup> آتش  
 کند به لشکر دی، قصد کارزار آتش  
 به سان چهره خوبان گل‌گذار آتش  
 که شمه ای ست ز شمشیر شهریار آتش  
<sup>۸</sup> نهاده سر، ز ره طوع بنده وار آتش  
 که از مهابت او، گشته بیقرار آتش  
 قدر ز هیبت او کرده، آشکار آتش  
 شمرده می شود، از خیل چوبدار آتش  
 شود خجل ز کسالت، هزار بار آتش  
 به جای آب، گر آید به جویبار آتش  
 چنان، که خرمن آتش ز یک شرار آتش  
 به درگه تو گر آید به زینهار آتش  
 شود به درج صدف در شهوار آتش  
 ز رود نیل چو موسی کند گذار<sup>۹</sup> آتش  
 که یافت این همه در تیزی، اشتها آتش  
 فتد به خرمن جانها، ز هر کنار آتش  
 بود چنان، که میان شبان تار آتش  
 شود پدید به هر گام، صدهزار آتش  
 به کشوری، که ز من می کند، فرار آتش  
 چنان، که می فتد از خویش، در چنار آتش  
 چو در دماغ بخاری، کند بخار آتش

نثار برف بس است، ای سحاب دی ماهی  
 پی مدافعه با خیل برف، باید کرد  
 جهان اگر نه به بازیچه میل کرده، چرا؟  
 هوای سرکشی ار نیست در سرش، ز چه روی؟  
 خوشا دمی، که فروزان شود به مجلس عیش  
 به وصف آتش ازین خوبتر چه خواهم گفت؟  
 جهان مجد و بزرگی، که بر خط حکمش  
 سپهر مرتبه شهزاده جهان، محمود  
 قضاء ز همت او کرده آسمان، بر پای  
 به بارگاه جلالش، که برتر است از وهم  
 به پیش عزم بلیغش، که ثانی فلک است  
 مزاج سبزه نگرده، به عهد معدلتش  
 کمینه بخشش او مایه بخش دولت‌ها ست  
 شها توئی، که ز بیداد آب رسته شود  
 اگر ز قهر تو، افتد شراره ای در بحر  
 وگر ز نام تو، تعویذ خویشان سازد  
 مگر ز گوهر تیغ تو، کسب حدت کرد؟  
 به ورطه ای، که ز عکس سنان و تابش تیغ  
 شعاع<sup>۱۰</sup> رُمح<sup>۱۱</sup> تو، اندر میان گرد سپاه  
 ز نعل رخس تو و سنگ عرصه هیجاء<sup>۱۲</sup>  
 شها غم دل خود، با که در میان آرم؟  
 بسوخت ز آتش دل پای تا به سر، تن من  
 دماغم آتش دل پر بخار سودا، کرد

<sup>۴</sup> "بُراق": نام اسپ پیمبر اسلام، و مجازاً هر "اسپ"  
<sup>۵</sup> "خود": (به واو معروف) "کلاه آهنین" را گویند  
<sup>۶</sup> "حصار": کلمه عربی و در معنای "دیوار"، "قلعه" و "پناهگاه"  
<sup>۷</sup> ب. نی سوار

<sup>۸</sup> اگر من "مصحح پورتال" به جای شاعر می بودم، این مصراع را این طور می گفتم:  
 نهاده سر، ز سر طوع، بنده وار آتش

تا صنعت "تجنیس" به هم می رسید!!!

<sup>۹</sup> ب. گذر کند

<sup>۱۰</sup> ب. مشاع

<sup>۱۱</sup> "رُمح": کلمه عربی و در معنای "نیزه"

<sup>۱۲</sup> "هیجاء": کلمه عربی و در معنای "کارزار" و "نبرد"

ز بس تراکم غم، در نظر نمی آیم  
عزیز بودم و با قدر چون، زمستان گل  
ز شش جهت غم قرض و غریبی و محنت  
۱۳ به پیش منقل افسرده می نهم امسال  
ازین قصیده مگر گرم گرددم، پیکر  
من ارچه خار شوم، خار هم به کار آید  
اگر به کوی مغان بگذرد سفینه من  
که دیده آن، که به یک جای آب و آتش جمع؟  
همیشه تا به میان سخنوران جهان  
چو در میانه خاکستر و غبار آتش  
کنون فسرده و خارم، چو در بهار آتش  
به خانمان من افکنده، هر سه چار آتش  
به فکر آن، که مگر داشت سال پار آتش  
بدان سبب، که درو هست بیشمار آتش  
ز بهر آن، که شود مشتعل ز خار آتش  
بدین قصیده کند، صدره افتخار آتش  
که گشته جمع، درین نظم آبدار آتش  
به لفظ فرس دری، است نام نار آتش

ز آفتاب رخت، بزم عدل بادا گرم

چنان، که یافته گرمی ز کردگار آتش

۱۳ ب. به پیش منقل افسرده مینهم امسال درخت فکرتم آورده است بار آتش